

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

فربى احمد شىء عندى و احق بحمدى

اللهم انى اجد سبل المطالب اليك مشرعه و

مناهل الرجاء اليك مترعه

حضرت سجاد عليه السلام پس از اين

اوصافى كه براى پروردگار مى شمرند و خلاصه تمام

نقاط ضعف كه منتسب به جنبه‌ى امكانى نقصان

وجودى و جنبه‌ى خلقى ما است اين نكات ضعف



را امام سجاد علیه السلام بیان می کنند.

یادم است سال های پیش در زمان حیات مرحوم

آقا، که ما همین دعای ابو حمزه را ظاهرا از آن زمان ها

می گفتیم هان؟ مثل این که ظاهرا از همان موقع ها بوده،

بله. يك شب من حرم بودم و يك طلبه ای آمد پیش ما

که ایشان هم در همین مجالس می آمد و نسبت به این

دعای ابی حمزه مطلبی در ذهن داشت، گفت آقا چطور

می شود این فقرات دعای ابی حمزه که حضرت سجاد در

این فقرات به خودشان گناه را نسبت می دهند

می گویند خدایا من گناه می کنم؟ مثلا در این دارد

«الحمد لله الذی یحلم عنی حتی کأنی لا ذنب لی» امام

مگر گناه می کند؟ چیزی که نیست چطوری و چه

قسمی ما این را به خودمان نسبت بدهیم بگویم

هست؟ من که فرض کن الان فلان چیز را ندارم در

جیبم فرض کنید که من باب مثال تسبیح نیست بگویم

آقا من تسبیح دارم، پول ندارم بگویم من پول دارم!

فرض کنید که فلان یا فرض کنید که من باب مثال،

فلان گناه را من انجام ندادم بیایم به مردم بگویم آی من

فلان گناه را انجام دادم، خب این حرام است صحیح نیست.

همان طوری که انسان یک امری را انجام داده نمی تواند بگوید من انجام ندادم حرام است دیگر، یک امری را انجام داده فرض کن یک دروغی را گفته حالا بیاید بگوید که آقا من این دروغ را نگفتم یا غیبتی را کرده و آن غیبت هم به گوش آن شخص رسیده البته بدانیم در غیبت، مسئله اش فرق می کند به خلاف آن چه که می گویند، غیبت حرام است و حتی در روایت هم داریم الغیبة اشد من الزنا^۱ و غیبت

^۱ الخصال، ج ۱، ص ۶۳.

عبارت از این است که انسان آبروی یک مؤمنی را که عیب او را کسی نمی‌داند حالا یک وقتی یک شخصی فرض کنید که یک عیب دارد و یک اشکالی دارد و آن اشکالش را همه می‌دانند برای همه مشخص است همه اطلاع دارند فرض کنید که شارب الخمر است و همه هم اطلاع دارند که او شارب الخمر است آدم می‌گوید آقا! فلانی شرب خمر می‌کند گرچه به قول مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه ایشان می‌فرمودند می‌گویند غیبت در صورتی که آن عیب و آن نقص علن باشد دیگر حرمت ندارد ولی آیا مستحسن هم هست؟ حالا که حرمت ندارد آدم بیاید بگوید! بله؟

خیلی عجیب است فرض کنید چیزی که برای انسان وجوبش یا ترکش الزامی نیست حالا انسان بیاید آن را هم انجام بدهد حالا این اصلا چه داعی دارد فرض کنید که دو تا رفیق با هم می‌نشینند راستی می‌دانی فلانی این کارها را می‌کند حالا گفتن دارد؟ حالا این مسئله بیان دارد؟ راستی می‌دانی فرض کنید که فلان کس رفته فلان شهر این کار را

انجام داده؟ نه نمی دانم نمی خواهم هم بدانم.

یک روز یکی از این رفقا آمده بود از یک جایی و یک دفترچه با خودش آورده بود دفترچه بزرگ، تقریباً حدود هشتاد صفحه صد صفحه قطر این دفترچه بود، حالا نمی دانم چقدر این دفترچه را پر کرده بود ولی این دفترچه کلفت بود ما دیدیم. همه‌ی آن را یا مقداریش را پر کرده بود؟ گفت آقا اجازه می دهید من مطالبی را که فلان جا بودم شنیدم بیایم برای شما [بگوییم؟] گفتم نخیر! گفت آقا من رفتم کلی زحمت کشیدم! گفتم بیخود کشیدی! گفتم آقا وقتی برای من مسئله روشن هست حالا شما بگو فلان کس این را گفت فلان کس آن را گفت! بیشتر کدورت پیدا بشود انسان در دلش نسبت به افراد تغییری پیدا نکند حالا نسبت به فلان کس انسان دلش صاف است خب بگذارید این صفا بماند هان؟ بگذار این صفا بماند این این طرف کره است آن هم آن طرف کره‌ی زمین است این در این نقطه از بقاع قرار دارد آن در فلان نقطه‌ی از بقاع قرار دارند اینها نه ارتباطی هم به دارند، سالی یک دفعه اصلاً همدیگر

را نمی‌بینند که بخواهند با هم حرف بزنند خوب حالا
بین انسان و بین او صفا و صاف باشد این بهتر است
یا این که دائما انسان نماز می‌خواند او پشت سر من
این حرف را زد؟ می‌خواهد بخوابد او پشت سر من
این حرف را زد؟ و راست هم گفته نه این که دروغ
است ولی صحبت در این است که کدام یک از این
دو موقعیت برای سالک مفیدتر است؟ این را ما باید
دنبال باشیم نه این که آن چه گفته؟ به من چه؟ او
خودش می‌داند و خدای خودش، او خودش می‌داند
و تکلیف خودش، من این جا چه کنم؟ من این جا
چه اقدامی باید [بکنم؟]

این قدر که حافظ می‌گوید رند، این منظورش

است، رند می‌داند به چه کسی می‌گویند؟ رند به

شخصی می گویند که از بهترین فرصت به نفع خودش استفاده کند به این آدم می گویند رند؟ المؤمن کیس، مؤمن زرنگ است مؤمن تیز است مؤمن دقیق است مؤمن ظریف است این را می گویند چه؟ مؤمن. حالا در یک همچنین موقعیتی، دانستن این که فلان کس پشت سر ما حرف زده بهتر است یا ندانستنش؟ خوب ندانستنش بهتر است دیگر! حالا خوب آن یک اشتباهی کرده خیلی خوب، یک غلطی کرده بسیار خوب، حالا رویش، ولی خوب علی ای حال در ارتباط با من، چه به من می دهند؟ حالا او پشت سر ما غیبت کرده، خوب ما ندانیم این را، خوب پاکیم و صافیم نسبت به او، مسئله هم نداریم حتی دعایش هم می کنیم اگر اطلاع پیدا کنیم نه دیگر! دعایش نمی کنیم! عجب! عجب آدم فلانی است! پشت سر ما حرف زده؟ صبر کن من هم می روم حالا از او به دست می آورم و می روم پخش می کنم! حالا که این طور است

این روش درست نیست. روش روش

آدمهایی که می خواهند بگویند و بزنند و ببرند قضیه

را، این نیست. روش بزرگان این نبوده. این نبوده
روش بزرگان. همیشه جوری می خواستند برخورد
بکنند که کار به آرامش رد شود.

یک روز در خدمت مرحوم آقا رضوان الله
علیه بودیم یکی از همین آقایان اطبا دوستان طبای
ما در مشهد، آمد پیش ایشان گفت آقا یک قضیه‌ای
اتفاق افتاده ما می خواستیم شما را در جریان قرار
بدهیم و بعد ببینیم که حالا چه کنیم؟ قضیه از این
قرار بوده که یک بنده خدایی [با] یک پزشک قلبی
که همین پزشک قلب مرحوم آقا بود تماس می گیرد
می گوید آقا یک قضیه‌ای اتفاق افتاده من می خواستم
این را به شما بگویم. من دیشب ساعت ۱۲ در منزل
خوابیده بودم یکدفعه دیدم زنگ تلفن به صدا درآمد
دیدیم که از فلان بیمارستان ما را خواستند که علامه
طهرانی، ایشان قلبش درد گرفته و ناراحت است در
فلان جا، من خیلی تعجب کردم که مسئله‌ی ایشان
این نیست که به همین راحتی بالاخره افرادی
دور و بر ایشان هستند به همین راحتی نیست که مثلا
ایشان قلبش درد گرفته آقا شما بیا آن جا! این که

نمی‌شود و علی‌ای حال ما رفتیم در همان قسمت
قلب بیمارستان امام رضا و دیدیم یک شیخی هست
و از او سوال کردم دیدم اصلاً اسمش طهرانی هم
نیست گفتیم چیست مسئله؟ گفتند بله ایشان
ناراحتی قلبی پیدا کردند و یک معاینه‌ایی کردیم و
دیدیم مسئله‌ای نیست و خلاصه مرخصش کردیم
گفت من آمدم به شما بگویم این با علامه‌ی طهرانی
ارتباطی دارد؟ ایشان نسبتی دارد با شما؟ من خیلی
تعجب کردم این اصلاً ارتباطی ندارد، شما که راه و
روش علامه را می‌دانید، ایشان کی بلند می‌شود
ساعت ۱۲ و یک بعد از نیمه شب به یکی تلفن بزند
که آقا من این جا؟ این حاضر است بمیرد و به
کسی در این موارد

زحمت ندهد مزاحمت ایجاد نکند.

بعد مشخص شد که بله! آنها خواستند نیست
این طبیب آقا بوده خواستند از این اسم استفاده کند
و بیچاره را بکشانند در بیمارستان و این را ویزیت
کند، این آقا، البته مرحوم آقا سوال نکردند، وقتی
خواست حتی اسم آن شخص را بگوید گفت نگو
آقا! نگو! اسمش را نبر! اسم را نمی‌خواهم ببری!
ایشان می‌خواست برود و به آن دکتر بگوید که آقا
شما این قضیه را پیگیری کنید که بگویید یعنی چه
یک کسی بیاید یک همچنین کاری بکند؟ آقا
فرمودند نه نه نه آقا! این کار را هم انجام ندهید!
نکنید! حالا چه اشکال دارد یکی بیاید از اسم انسان
استفاده کند؟ چه اشکال دارد مریضی بیاید خوب
بشود؟ التفات می‌کنید؟ آقا بیخود که یکی عارف
نمی‌شود! چه اشکال دارد حالا مریض بوده بنده خدا
عبارت ایشان این بود ما به اندازه‌ی اسم هم برای
مردم فایده نداشته باشیم به چه درد می‌خوریم؟ اسم
ما برای مردم مفید نباشد.....؟

واقعا چه قدر عظمت و جلال و واقعا بهاء از

این انسان مشاهده می کند که حالا یک بنده خدایی آمده و خواسته از موقعیت انسان یک نفعی ببرد خوب حالا برده که برده! پیگیری کردن ندارد البته این طور نیست که هر جایی ها! بعضی موارد که مفسده انگیز است این جور نیست. قضیه این طور نیست و خود ایشان هم این طور نبودند موارد تا موارد داریم. در بعضی موارد که یک وقت یک نسبت هایی بود که خدایی نکرده یک وقت ممکن بود مفسده ایجاد کند ایشان پیگیری می کردند و مسئله تمام می شد وقتی طرف می فهمید که قضیه قابل پیگیری هست مطلب را ختم می کرد. نه در این مواردی که یک مریضی آمده دارد یک استفاده ای می کند و می خواهد [خوب بشود] مسئله ای ندارد اشکالی ندارد.

المؤمن کیس مؤمن زرنگ است لذا مرحوم آقای انصاری می فرمودند آقا غیبت کردن افراد متهاجر بالفسق حرام نیست اما واجب است؟ آقا فلان کس ریشش را می تراشد خوب ریش تراشیدن حرام است شرعا و این تجاهر به فسق می کند. خوب حالا این را آمدن [گفتند که] فلان کس ریش تراش

هست این حرام نیست همه‌ی مردم دارند می‌بینند
دیگر، چیزی نیست به قول معروف طرف زنش
بی‌حجاب بود، داشت در خیابان راه می‌برد یکی
نگاهش می‌کرد گفت چرا به زن من نگاه می‌کنی؟
گفت اگر دلت می‌خواست خب چادر سرش
می‌کردی! گفت آوردی بیرون و هفت دست هم
بزکش کردی که مردم نگاهش کنند حالا من نگاه
می‌کنم ایراد می‌گیری! خب چادر سرش کن یک
پوشیه هم بیانداز روی سرش، کسی نبیند این که چه
اشکالی دارد؟

حالا کسی که متهاجر به فسق است متهاجر به

حلق لویه است این را همه‌ی مردم دارند می‌بینند

ولی صحبت در این است که گفتنش چه منفعتی دارد؟ این جا است که حدود دین و حدود شرع برای هر مرتبه‌ای یک حالت خاص به خودش را می‌گیرد، برای عوام، می‌گویند همین قدر غیبت نکن برای خواص و برای سالک می‌گویند در تجاهر به فسق هم نباید حرف بزنی، اگر بیایی حرف بزنی باختی اگر بیایی حرف بزنی همان جا ایستادی اصلا سالک نباید بیاید نگاه کند ببیند این چه عیبی دارد آن چه عیبی دارد ولو این که واقعا عیب داشته باشد. می‌دانید چه می‌خواهم خدمتتان عرض کنم؟ می‌خواهم این را عرض کنم که قبل از این که فساد متوجه جوانب انسان بشود اول انسان فاسد شده، کسی که غیبت می‌کند اول خودش خراب شده بعد این فساد را منتقل کرده، خراب شد به جهنم این را چه کار می‌کنی؟ اینی که این تو خراب شد چه کارش می‌کنی؟ لذا یکی از دستورات سلوکی این است که سالک نباید نگاه کند، هی در قضایا کنجکاوی کند آن جا چه شد اینجا چه شد این اصلا دقیقا مخالف سلوک است.

فرض کنید که من باب مثال دو نفر دارند آن گوشه با هم حرف می‌زنند ما الان در مجلسی هستیم، نشستیم، دو نفر حرف می‌زنند نگاه می‌کنیم ببینیم آنها دارند چه می‌گویند؟ ما صدای آنها را نمی‌شنویم ولی ببینیم از حرکت دهان ایشان چه فهمیده می‌شود این یک عمل ضد سلوک است. دو نفر این جا دارند پشت بخاری حرف می‌زنند به من چه [مربوط] دارند حرف می‌زنند هرچه می‌خواهند [حرف] بزنند، من سرم را به آب خوردن و پرتغال پوست کندن و کار خودم گرم کنم، هان؟ دیده‌ایم دیگر؟ وقتی که در یک مجلس هستیم یکی می‌آید با یکی حرف می‌زند همه‌ی ذهن‌ها متمرکز می‌شود که این‌ها دارند چه می‌گویند؟ این دارد یک حرف خصوصی می‌زند چرا ما نگاه کنیم؟ سرمان را بیاندازیم پایین مشغول شویم با بغل دستی خودمان صحبت کنیم پرتغال اینجا هست پرتغال پوست بکنیم. این حالی که انسان توجه می‌کند این حال، حال غلط است این حال حال کمبود است این حال حال خلأ است سالک‌هی بیشتر باید در خودش برود

تا هی از خودش بیرون بیاد و خودش را پخش کند
و خودش را در اختیار دیگران قرار بدهد وقتی که
من می‌خواهم نگاه کنم بینم که حالا فرض کنید که
دو نفر همدیگر را صدا کنند که آقا بیاید این جا، دم
پله کاری داریم، این را می‌بینم آقا رفتند رفتند دارند
با هم چه می‌گویند؟ حالا بعضی وقت‌ها هم یکی
دیگر را می‌فرستد که برو آن جا بنشین بین چه
می‌گویند؟

من نشسته بودم در مشهد، در منزل مرحوم
آقا، داشتم با یک نفر حرف می‌زدم داشتم با یک نفر
حرف می‌زدم متوجه شدم پشت در چند نفر نشستند
ما هم کاری داشتیم یکدفعه آمدم بیرون، دیدم دو

نفر پریدند دو تا طلبه پریدند رفتند یکی از آنها

پایش خورد دم در و پرت شد در ایوان که چی یعنی؟

که

چی؟ می خواهی ببینی من چه می گویم؟ من که حرفم را دیگر خواجه حافظ زده به بالای هفت گنبد چیز چسبانده! این قضیه را! من چه می گویم یعنی چه؟ هیچی بروید بگویند این قدر بنشینید جلسه تشکیل بدهید تا صبح تا شب، این جلسه تشکیل بدهید هی چیز کنید فایده اش چیست؟ کاری انجام بدهیم خودمان را درست کنیم. سالها دل طلب جام جم از ما می کرد/ آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد. به جای این که ما در خودمان بیاییم در خودمان جمع بشویم آن چه را که به دنبالش هستیم در خودمان بیاییم این را رها کردیم رفتیم سراغ کی؟ سراغ کسانی که ارتباطی با ما ندارند هیچ ربطی ندارند فردا هم می روند هیچ ارتباط ندارند فقط یک تصادفی آمده به هم نزدیک کرده و سلام علیکم حال شما بعد هم خدا حافظ بعد هم می گذارد می رود، آقا کجا داری می روی؟ ما رفتیم! ای بابا! ما تا حالا به هوای تو بودیم می خواستی نباشی کی گفت باشی؟ دست و بالت را گرفته بودند؟ می خواستی نباشی آدم می زند در سرش ۱۱. حالا منظور از رفتن نه این که

رفتن از دنیا است، همان رفتن دیگر، هر کسی دنبال کار خودش هست دیگر! چرا در خود نرویم؟ چرا در خود جستجو نکنیم؟ چرا از خود بیرون بیاییم؟ چرا هی این طرف و آن طرف برویم؟ لذا ما مشاهده می‌کنیم افرادی که معمولاً افراد پخته‌ی وزین‌متین‌جا افتاده‌ی باجربزه‌ی بامایه‌ای هستند اینها افرادی هستند که همیشه ساکت هستند سرشان به کار خودشان است سرشان در اعمال خودشان است سرشان در رفتار خودشان است به کسی اصلاً کاری ندارند که کی چکار می‌کند؟ کی چکار نمی‌کند.

یکی از چیزهایی که خوب واقعا از این نقطه نظر خوب است نقل می‌کنند در بعضی از همین ممالک خارجی و این حرف‌ها مثل امریکا و اینها، اگر یک کسی در خیابان راه برود و اینها، اصلاً نمی‌آیند نگاهش کنند هر کسی راه خودش را می‌رود و هر کسی سرش به کار خودش است اگر یک زن چادری هم رفت فرض کنید که سرش را می‌اندازند می‌روند یا فرض کنید که این بازنش دارد در خیابان راه می‌رود آنها اعتنا نمی‌کنند. هر کسی دنبال راه

خودش و دنبال مسیر خودش و دنبال حالا نمی‌خواهم بگویم که این همه‌ی قضیه است از یک نقطه‌ی نظر درست است حتی فرض کنید که یک عمل خلافی هم حتی [اگر] انجام می‌شود مردم بی‌توجه می‌گذرند و اصلاً به آن قضیه توجهی ندارند. حالا اگر ما همین را در راه خودمان اعمال کنیم نسبت به کار دیگران اصلاً کاری نداشته باشیم هر کسی برای خودش و خدای خودش یک راهی دارد هر کسی روی خیال خودش و روی ربط خودش با خدای خودش و روی تعلق خودش حساب و کتابی دارد.

حالا این مسئله موجب می‌شود که آن جنبه‌ی

تمرکز و آن جنبه‌ی استقرار و آرامشی که لازمه‌ی

سلوک است و بدون او سلوک معنا ندارد آن جهت آرامش از انسان سلب می شود گرفته می شود. افرادی که تشتت دارند این افراد اصلا نمی توانند حرکت کنند برزخ اینها متلاطم است برزخ اینها مشوش است مثال اینها درهم و برهم ریخته است درهم و برهم است دائما هی صحبت می کنند هی حرف می زنند از این طرف به آن طرف از این شاخه به آن شاخه، نشستند آرامش ندارند، نشستند استقرار ندارند نشستند سکونت ندارند آدم تا پیش اینها می نشیند یکدفعه حال اینها وضع اینها در انسان اثر می گذارد انسان می بیند دارای تلاطم شده دارای تشویش شده دارای اضطراب شده این برای چیست؟ بخاطر این است که استقرار ندارد آرامش ندارد طمأنینه ندارد.

یک روایت داریم^۱ که ملائکه همیشه در حال سکوت و در حال سکون هستند در حال آرامش هستند شیاطین همه در حال حرکت است از این طرف می رود از آن طرف می آید از آن طرف می رود

از این طرف می‌آید همه‌اش در حال تمجوج، همه‌اش در حال تغییر تبدل. در روایت هم داریم البته روایت ادامه دارد که هرچه انسان به صفات ملائکه نزدیک‌تر بشود حالت سکون و سکوت و آرامش در او بیشتر می‌شود اگر یک جا بگیرد بنشیند دو ساعت حرف نزنند هیچ طوریش نیست با یک نفر، همین طوری می‌نشیند او هم می‌نشیند مرحوم علامه‌ی طباطبایی این طوری بود ما در هر مجلسی با ایشان بودیم تا از ایشان سوال نمی‌شد ایشان صحبت نمی‌کرد همه‌اش دایماً به ذکر بود یا ساکت بود، ما نمی‌فهمیدیم بالاخره ذکر خفیف، وقتی سوال می‌کردند جواب می‌داد سوال نمی‌کردند همین طوری می‌نشست این چیست؟ این سکونت است این آرامش است.

ولی اصلاً بعضی‌ها نه! اصلاً به محض این که می‌نشینند نمی‌شود که حرف نزنند یعنی اگر یک مجلسی بنشینند و حرف نزنند اصلاً به حساب نمی‌آورند می‌گویند آقا رفتیم ساکت نشست و ما هم ساکت نشستیم چیزی نفهمیدیم استفاده نکردیم آقا

حرف بزنی‌د استفاده بکنیم، بنده خدا همین حرف
زدن از کیسه رفتن است همین طوری ساکت بنشین
جلوی ما، ساکت بنشین خودت بهره‌ات را گرفتی با
حرف زدن که کسی آن مقداری که نیاز هست
آن مقدار خودش صحبت می‌آید آن مقداری که
مشکل است آن مقدار حلش بیان می‌شود و هر کسی
به صفات شیاطین نزدیک‌تر می‌شود آن حالت
اضطراب در روایت داریم در دلش بیشتر می‌شود
قلیان دارد تشویش دارد دائما حرکات غیرعادی از او
سر می‌زند اعمالی که از جوارحش است اعمال
مختلف و متغیر است. اینها به خاطر همان جهت

ناآرامی باطن و ناآرامی درون است اینها مال صفات چیست؟ صفات [شیاطین است] بعد در روایت مثال می‌زند می‌گوید چطور اگر شما یک حالت آرامشی برای شما پیدا بشود نمی‌خواهید با کسی حرف بزنید می‌خواهید آرام باشید مثلا می‌خواهید استراحت کنید می‌خواهید بخوابید، می‌شود کسی برود فرض کنید که در مجلس عروسی بزن و بکوب و داد و بیداد و اینها خوابش ببرد؟ نمی‌شود دیگر. می‌خواهد برود جایی که صدا نیاید. برخلاف سکونت و آرامش انسان نمی‌تواند حرکت کند به هم می‌ریزد وضعش به هم می‌ریزد علی‌ای حال این دیگر برای خودش یک باب خیلی زیادی دارد حالا این مقدارش را فعلا عرض کردیم.

آن شخص از ما سوال کرد که این حضرت سجاد، این مسائلی را که در دعای ابی‌حمزه بیان می‌کند این برای چیست آخر؟ من گناه کردم من چه کردم خوب چطور امام گناه می‌کند؟ در حالی که امام گناه ندارد گناه مشخص است تعریف شده بیان شده دروغ گفتن گناه است غش در معامله گناه است

تهمت زدن گناه است اینها چیزهایی است که بیان شده و مراتب خودش. گفتم این مسئله‌ی گناه را ما می‌توانیم توجیه کنیم حالا شما چیز دیگری بیا بگو حالا ممکن است بگوییم حضرت سجاد هر عملی را که انجام می‌دهد آن عمل را در خور عرضه به پیشگاه پروردگار نمی‌بیند باز خود را کوچک‌تر از آن می‌بیند که عملش را به پروردگار عرضه بدارد بگوید خدا ما این نماز را خواندیم، خدایا من این روزه را گرفتیم، او امام است ولی می‌گوید نه! آن نماز خود را باز پایین‌تر می‌بیند.

يك چیزهایی در دعای ابی‌همزه است که اصلاً با هیچی قابل توجیه نیست «انا الذی اعطیت علی المعاصی الجلیل الرشاً» من آن کسی هستم که بر معاصی کبیره رشوه دادم، حضرت سجاد و رشوه! ممکن است يك شخص عادی در همه‌ی عمرش رشوه ندهد عادی عادی کوچه و خیابان.

یکی از دوستان می‌گفت ما از یک سفری داشتیم می‌آمدیم البته خب بنده خدا نیتش نیت پاک بود و دوست بود و ما هیچی به او نگفتیم که این جا

جای او نیست. می‌گفت در یک فرودگاهی ما رفتیم
در آن فرودگاه بلیط ما نمی‌دانم چه شد عوض شد
بدل شد یک شخصی به ما می‌گفت پنجاه تا چی بده
از این پول‌های خارجی ما برایت درست می‌کنیم من
ندادم و مجبور شدم هشتصدتا پردازم گفتم من این
پنجاه تا را نمی‌دهم ولی این هشتصدتا را می‌دهم
رشوه نمی‌دهم البته این جا جایش نبود البته ما
تشویقش هم کردیم و اینها، ولی ببینید یک فردی که
می‌خواهد راهش راه خدا باشد می‌خواهد خلوص
داشته باشد می‌خواهد صفای خودش را داشته باشد
این کار را انجام می‌دهد حالا امام سجاد می‌آید
می‌گوید

«انا الذى اعطيت على المعاصى الجليل الرشا»

من بر معاصى كباره رشوه دادم من براى رسيدن به ظلم
رشوه دادم من براى ابطال حق و امحاء حق من رشوه
دادم اين اصلا كى يك همچنين مسئله‌اى دارد؟ در
دعاى ابى حمزه است ديگر! چطور مى شود؟

مطلبى كه به نظر مى رسد اين است كه امام
سجاد عليه السلام در لسان دعا دارد نقاط ضعف
خلقى انسان را بيان مى كند يعنى حضرت سجاد
مى خواهد اين را بفرمايد: خدايا يك طرف قضيه تو
هستى يك طرف قضيه ما هستيم آن طرف قضيه كه تو
هستى رحمت است و عطوفت است و علم است و
قدرت است و جلال است و بهاء است و كبريائيت
است و عظمت است و نور است و وجود است و تمام
كمال و بهاء، همه مال آن طرف قضيه است اين طرف
قضيه تو هر چه بگويى هست دروغ است و تهمت است
و رشوه است و دزدى است و مال مردم بردن است و
عصيان كردن است و بطئ در انجام تكاليف است و
چه مى فرمايد حضرت؟ مى فرمايد كه «والحمد لله الذى

انادیه کلمه شئت حاجتی فیقضى لی حاجتی» یا فرض کنید در این جایی که می فرماید «و الحمد لله الذی اسئله فیعطینی» هر وقت از او بخواهم او به من عطا می کند و «و ان کنت بخيلا حين يستقرضنی» وقتی که او از من می خواهد «من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا» من انجام نمی دهم من بطاء می کنم من به تأخیر می اندازم من چه می کنم لازمه ی آمدن در دنیا و لازمه ی لباس کثرت پوشیدن و لازمه ی وارد شدن در عالم کثرات و توغل در اهواء بهیمیه و نفوس اماره و اینها لازمه ی این، همین است.

یعنی می گوید خدایا من همین هستم من همین قسم هستم من همین کیفیت هستم اگر يك وقتی خدا توفیق بدهد کیفیت مقام جمعیت امام علیه السلام را، که چطور امام علیه السلام در مقام جمعیت قرار دارد در يك طرف قضیه می فرماید هرچه هست ما هستیم «نزلونا عن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم^۱» ما را خدا

^۱ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۲۷؛ بحر المعارف، ص ۳۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۷۹ (با مقداری اختلاف).

ندانید هرچه می‌خواهید در ما بگویید، بگویید خالق
است هستیم بگویید رازق است هستیم فقط خدا
نگوید يك وقت اين مطلب را می‌گويد يك وقت
فرض کنید که مثل دعای ابی‌حمزه، حضرت این را
می‌فرماید. چطور می‌شود بین این دو مسئله را جمع
کرد؟ امام علیه السلام در چه موقعیتی در آن جایگاه
قرار دارد و موقعیت او در این جایگاه به چه نحو
است؟ در این جا اصلاً مسئله‌ی امامت مدّ نظر امام
نیست امامتی که از ناحیه‌ی او افاضه شده، فقط دارد به
جنبه‌ی کثرت و انسانیت و

بشریت نگاه می کند می گوید انسان همین است
خدایا اگر لطف تو نباشد همین است من رشوه
می دهم من دزدی می کنم من غیبت می کنم من
تهمت می زنم من مال مردم را می برم من عصیان
می کنم من نماز نمی خوانم من همین هستم این
جنبه ی چیست؟ این جنبه ی بشریت من است آن
طرف قضیه چیست؟

توفیق از تو است رحمت از تو است اگر نماز
می خوانم تو توفیق دادی پس بنابراین خودم این جا
چی هستم؟ بدون نماز هستم بله دیگر، اگر روزه گرفتم
توفیق را تو دادی اگر خدا توفیق نمی داد ما روزه
می گرفتیم؟ نمی گرفتیم. اگر خدا توفیق نمی داد ما در
روزه ی خودمان هزارتا تهمت و غیبت و دروغ و اینها
می زدیم ها؟ توی همین روزه، همین روزه. پس خدا
توفیق را داده اگر او نمی داد پس انسان بدون توفیق
یعنی چه؟ یعنی دروغگو یعنی تهمت زن یعنی سارق
یعنی مبطلِ حق یعنی محیی باطل این انسان است انسان
بدون چه؟ بدون توفیق. انسان با توفیق چیست؟ خود

حضرت سجاد. انسان با توفیق چیست؟ «سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماء اعلم منکم بطرق الارض^۱» این انسانِ با توفیق است انسانِ با توفیق چیست؟ و انی وان كنت ابن آدم صورة ولكن فی معنی شاهدِ بَابُوتی^۲ این انسانِ با توفیق است.

انسان بی توفیق چیست؟ انسان بی توفیق شمر است انسان بی توفیق یزید است انسان بی توفیق عمر است انسان بی توفیق معاویه است، صبح تا شب بلند می شود کلک بزند شب تا صبح می خوابد خواب کلک می بینند فردا با او چکار کند پس فردا با این چکار کند؟ این انسان چیست؟ توفیق ندارد. البته اینها روی حساب است‌ها! چرا توفیق ندارد؟ نخواسته و خدا هم گفته حالا که تو نمی خواهی پس بگیر. خدا آن چیز را به او داده، نسوالله فانساهُ ذکره،

^۱ نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۱۳۰ (با مقداری اختلاف).

^۲ دیوان ابن فارض، ص ۷۳:

و انی و ان كنت ابن آدم صورة فلی فی معنی

شاهد بَابُوتی

شما خدایتان را فراموش کردید خدا را فراموش
کردید خیلی خب ما هم همانی که می خواهید به شما
می دهیم ما هم یاد خودمان را از شما سلب می کنیم
می گیریم. شما خودتان خواستید. شما خواستید که
به این راه بروید خیلی خب ما هم شما را تقویت
می کنیم چهار میخه اش می کنیم حالا که خودتان
نمی خواهید چهار میخش می کنیم سفتش می کنیم

«كُلَّا»

نُؤدُ هؤؤلأءِ و هؤؤلأءِ مِئ عَطَأءِ رُبِكُ ۱ « سفت

می کنیم قضیه را، این انسان چیست؟ انسان بی توفیق است.

پس حضرت سجاد دارد در این دعا حال انسان را بیان می کند حال خودش را می گوید می گوید خدایا من یک جنبه ی امامت دارم همان جنبه ای است که واسطه ی بین تو و بین خلائق هستم و آن را خود تو دادی. من چه هستم این جا؟ منی که دارای مو است منی که دارای ابرو است منی که دارای دهان است منی که دارای اعضا است این من، این نفسی که آمده به لباس بشری، آمده ظاهر شده، لولا جنبه ی امامت لولا جنبه ی ولایت لولا جنبه ی ربوبی لولا جنبه ی امری بلکه بر جنبه خلقی، آن جنبه. آن جنبه چیست؟ دروغ است تهمت است کذب است رُشا است سرقت است اكل مال یتیم است تمام اینها چیست؟ تمام اینها مال همین جنبه است پس راست می گوید حضرت سجاد، حضرت درست می فرماید و این دعا مال من و شما است فراموش نکنیم هم

شخصِ منِ طهرانی و هم تک تک شما که دارید
می شنوید. این دعا این است مال من و شما است.

تصور نکنید بله! شب‌های ماه رمضان می آییم

می نشینیم آقا برای ما دعای ابو حمزه می خواند و ما

هم گوش می دهیم و می رویم! نه آقا! این دعا مال

من و شما است این دعا مال این است که حضرت

سجاد می خواهد به من بگوید ای فلانی! ای کسی که

دنیا تو را گرفته! ای کسی که گول خوردی ای کسی

که متوجه نیستی! متوجه خودت باش متوجه

موقعیت خودت باش این موقعیت و این مسائل و

اینها را بدان از خودت آوردی یا به تو دادند؟ این را

بفهم این را اگر فهمیدیم کارمان تمام است دیگر لازم

نیست راه برویم، دیگر سیر و سلوک و همه‌ی اینها

را طی کردیم این مسئله را بفهمیم بفهمیم ها! نه

همین طوری بله درست است، آقا درست می گوید.

بفهمیم. این مسئله را وجدان کنیم همان طوری که

وجدان می کنیم نسبت خودمان را، نسب خودمان را،

وضعیت خودمان را، این مسئله را وجدان کنیم. تا به

حال شده در ذهن ما یا شما این مطلب خلعجان کند

که نسبت ما زید بن ارقم است؟ فلان شخص است؟
شده یا نشده؟ چرا؟ پدرمان را دیدیم مادرمان را
دیدیم قرائن و شواهد هم حکایت از این می‌کند که
خلاصه نسبت محرز است و مشخص است. نه!
یقین داریم، به چیزی که یقین داریم از او دست
برنمی‌داریم ما به این حرف‌های امام سجاد یقین
نداریم حرف‌های امام سجاد را ما شوخی گرفتیم.

از یک طرف امام است خب دعای ابی حمزه
هم است حالت انبساط می‌دهد حالت توجه می‌دهد
حالت ابتهال و بکاء و اینها می‌دهد خب بیایم
بخوانیم. در حالی که حضرت سجاد دارد می‌گوید
اینها را و گریه می‌کند! آخر این اشک‌ها از کجا
درمی‌آید؟ اگر قرار است اینها را برای ما بگوید و به
اصطلاح در این جا بازی کند نعوذ باللّه، این اشک‌ها
دارد از کجا درمی‌آید؟ این در چه موقعیتی خودش
را دیده که

دارد این مطالب را می‌گوید؟ پس باید این
حالت را ما بفهمیم آقا هیچ خبری نیست. از
من به

شما تضمین، روز قیامت ان شاء الله به هم می‌رسیم ان شاء الله البته در جای خوب به هم می‌رسیم نه جایی که خلاصه آقایان پزشکان برای ما توصیه نکردند فرض کنید که در آنجا گفتند که خوب نیست. برای ما آقایان بهشت را توصیه کردند ان شاء الله خدا هم با همان نسخه آقایان با ما عمل می‌کند ان شاء الله وقتی می‌رسیم تضمین، آن جا می‌فهمیم آقا هیچ خبری نبوده در این دنیا، هیچ خبری نبوده. و هر چه هست عنایت او است و هر چه هست توفیق او است. دیگر حالا برای چه در سر این و آن بزنیم؟ چرا این قدر داد و بیداد کنیم؟ چرا این قدر دنبال کارهای دیگران باشیم؟ آنها خدا دارند برای خودشان، برای خودشان خدا دارند.

یک کسی به من می‌گفت آقا فلانی با شما ارتباط دارد؟ گفتم اصلا تا حالا فکر این را نکردم که طرف ارتباط دارد، خوشش آمد تلفن کند خوشش نیامد نیامد، هان؟ حالا انسان هی بیاید آقا فلانی به شما تلفن کرده یا نکرده؟ آقا فلانی تماس گرفته؟ آقا فلانی چه مدت است که دیگر با شما تماس

[نگرفته؟] نه آقا جان! ول کن دیگر! بس است دیگر!
تا کی آدم بخواهد در این حرف و نقل [ها باشد؟]
عمر گذشت، جان من عمر گذشت، ریش‌ها دیگر
سفید شد این قدر به فکر این و آن نشویم، این قدر
به هوای این و آن نش [ویم] حالا فلانی تماس
می‌گرفته حالا خیالت راحت شد؟ خیلی خوب بله
ایشان روزی سه نوبت تلفن می‌کند و هر روز می‌آید
قم دیدن من، خوب خوب شد؟ حالا خیالت راحت
شد؟ بابا جان چه به تو می‌دهند؟ در آمدنش چه به تو
می‌دهند که در [نیامدنش] یا [رفتنش] از تو گرفتند؟
خودمان را داشته باشیم.

خب حالا که این طور هست حالا که ما این
جور هستیم آن طرف قضیه او است با این اوصافش
با این کمالش با این جمالش با این بهجتش با این
جود و بخشش با این عظمتش علمش با این رحمتش
با این عطوفتش این طرف قضیه چیست؟ غیر از
مسکنت و بدبختی و بیچارگی، این طرف قضیه
است؟ حالا که این طور شد «فربی أحمد شیئی
عندی» چه ذاتی هست در دنیا و چه وجودی در دنیا

هست که من بتوانم حمدش کنم بهتر از خدا؟ من به
روی هر چیزی دست می‌گذارم می‌بینم آقا فلان شد
خراب شد قضیه، روی هر چیزی، آقا گل! به چه
جمالی دارد! شما یک مقداری این گل را بیرون از
آب نگه داری بعد از نیم ساعت بیاید تمام شد
خشک شد خب کو؟ این که حمدش حمد موقت
بود آقا فلان کس خیلی آدم خوبی است خیلی فلان
است حاجات انسان را برآورده می‌کند چکار می‌کند
فلان می‌کند این حاجات را برآورده می‌کند؟ این؟
روز دوم می‌روی روز سوم می‌روی اصلاً در اتاق
راحت نمی‌دهد اصلاً تو کی هستی؟ کارت ندارد.

من یک وقتی برای دیدن همین نوهی مرحوم
آقا رفتیم اراک، من بودم و اخوی و یک شخص
دیگر، که ایشان را بینیم، ایشان هم در یک اردوگاهی
بود در شازند، اردوگاهی است در بالای اراک، مثل
این که اردوگاه اسرای عراقی آن جا بوده، ما رفتیم که
این آقا را بینیم وارد همین استانداری شدیم که
ایشان را بینیم ایشان هم به اصطلاح آن جا تماس
بگیرد و ما برویم آن جا این شخص را بینیم، بینیم
هست یا نه؟ از پشت حتی سیم خاردار هم قانع
بودیم که بینیم و سلام و علیک، [گفتند] حالا برای
چه آمدید؟ گفتیم آمدیم که یکی از اقوام و
دوستانمان که در عراق بود ایشان جزء اسرا است
بینیم، بسیار خب جوان خوبی است و مثل بقیه
نیست و خصوصیاتش فرق می کند. اینها بخاطر این
که ما وقت قبلی نگرفتیم، اصلا راهمان ندادند! سه تا
طلبه! سه تا طلبه! اصلا راه ندادند یعنی معلوم بود
نشستند، می گفتند حاج آقا مشغولند! حاج آقا! گفتیم
والله ما کسی را نمی بینیم مگر سوراخ دیگری دارد؟
مگر راه از این طرف است که حاج آقا آن طرف

مشغولند؟ اگر کسی بخواهد برود پیش ایشان از این جا می آید می رود دیگر! حاج آقا مشغولند! بعدا! صبر کنید. ما تا ظهر نشستیم ظهر که شد حاج آقا رفتند نماز بخوانند من هم به ایشان گفتم شما زبان نداشتی بگویی راه نمی دهد ما برگردیم؟ ما که نمی خواهیم با تفنگ وارد دفتر حاج آقا بشویم! حاج آقا! خب بگو ایشان نمی خواهد ملاقات کند ما هم برمی گردیم دیگر، این که دیگر البته آن طرف هم زود مثل این که خلعش کردند شاید یک ماه بعد از این قضیه بازنشسته شد. دیگر مرد خوبی بود! حالا دیگر نمی دانم! لابد کار دارند زندگی دارند بالاخره حساب و کتاب است نمی شود که همین طوری! بایستی که از یک سال قبل، شش ماه قبل، وقت بگیرند هر چیزی یک حسابی دارد!

البته امیرالمؤمنین، نمی دانم ایشان اشتباه کرده،

نعوذبالله، که به مالک اشتر گفته درت همیشه باز باشد

اصلا حاجب نداشته باشد کسی می آید یا این که ما

خیلی کارمان زیاد است بیشتر از مالک اشتر و آنها؟ این

قدر کارمان زیاد است که کلام امیر به درد ما

نمی خورد! علی ای حال حرف زدنش که خوب است
تا حالا حرفش خوب بوده. چیست آقا؟ همش همین
است الحمدلله الذی لا ارجو غیره و نورجوت غیره ..
لأخلف رجائی حمد خدایی را که البته بعد ما قضیه را
ول کردیم قضیه را ول کردیم بعد بدون این که ما
بخوایم انجام شد، الحمدلله، گفتیم که خدا بخواید
انجام می شود دیگر، پیگیری نکردیم. حضرت سجاد
می گوید بیخود کردی رفتی آقا! اگر دعای ابی حمزه
من را می خواندی بلند

نمی شدی بروی استانداری اراک! نخواندی
حالا برو، چشمت دربیاید. چشم به مردم دنیا دوختن

نتیجه‌ای جز این ندارد، به مردم دنیا دوختن و امید بر کرم اهل دنیا بستن، اهل دنیا بستن، نتیجه‌اش همین است بسیار خب ما هم قبول کردیم از حضرت سجاد هم می‌پذیریم درست است تقصیر خودمان است.

حمد خدایی که من امید به خدمت او دارم اگر امید به غیر او را داشتیم لأخلف رجائی، رجاء من را چکار می‌کرد؟ خُلف می‌کرد اعتنا نمی‌کرد مردم دنبال خودشان هستند دنبال منافع خودشان [هستند] امروز سلام و علیک می‌کنند امروز تو روی آدم می‌خندند نزدیک‌ترین افراد به انسان، آقا برای خودش آدم را می‌خواهد قبول ندارید؟ چند نفر قبول دارند؟ دست‌ها بالا! نزدیک‌ترین افراد به ما برای خودشان می‌خواهند شما تجربه نکردید من کردم. برای خودشان می‌خواهند ولی آدم باید چکار کند؟ بگذراند شتر دیدی ندیدی بگذراند قضیه را. مهم در اینجا است. خب این خدا با این خصوصیات بهترین کس برای چی؟ برای حمد که من این را حمدش کنم چرا بروم سراغ حمدهای مجازی؟ چرا بروم

سراغ حمدهای موقتی؟ چرا بروم سراغ ارزش‌های موقتی؟ چرا؟ بروم اصل را بگیریم بروم آن کسی که آن حمدش دوام است حلمش دوام است رجاء به او دوام است امید بستن به او همیشگی است لطف و عنایت او همیشگی است بروم سراغ او و از این کثرات بیرون بیایم.

سالک یعنی این، سالک یعنی دید خودش را از جزئیات برد قطع کند حرکت سلوک حرکت از جزئیت به کلیت است دیگر که مرحوم آقامی فرمودند، یعنی دیگر به جزئیات نگاه نکند دیگر به این امور موقتی نگاه نکند انسان ماوراء این جزئیات، کلیاتی را ببیند توجهش به آن کلیات باشد و با جزئیات هم سر کند توجهش به آن نقطه باشد بعد با مردم هم تطبیق بدهد خودش را، وفق بدهد. دار مع الناس، مدارا کن با مردم، با مردم مدارا کن با مردم باش هر کسی را در جای خودش قرار بده هر شخصی را در موضع خودش قرار بده ولی هدف چیست؟ هدف کلی است اگر خداود لطفش شامل حال بنده‌ای بشود این مطلب را در او

محقق می‌کند با جریاناتی که در زندگی پیش می‌آورد با
نوساناتی که در زندگی پیش می‌آورد با تغییر و تبدلاتی
که در حیات زندگی و در معیشت و ارتباطات انسان
پیش می‌آورد این معنا را بخواهی نخواهی در کله‌ی او
فرو می‌کند می‌فهماند به او که، لیس فی الدار غیره دیار
فقط صاحبخانه یکی است و همه مستأجر هستند در این
عالم وجود صاحبخانه یکی است همه مستأجر هستند.

سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا به
حضرت زینب چه فرمود وقتی که حضرت داشت
آن اشعار را می‌خواند و حضرت [زینب] خیلی
مضطرب شد چون مسئله برای حضرت زینب هنوز
جان‌نفتاده بود که قضیه جدی است! دیدید؟ تا انسان
در آن واقعه قرار نگرفته هنوز جدی نیست.

گاهگاهی

از امام حسین چیزی می‌شنید ولی نه! جدی!
شب عاشورا قضیه جدی شد رفتند همه، همه
گذاشتند

[رفتند.] امام حسین یک خطبه‌ای خواند و گفت
آقا جان با شما شوخی نمی‌کنم‌ها! فردا اگر یک
طوری شد تقصیر من نیست، از حالا می‌گویم هر
کسی با من بماند فردا تیغ و تیر و شمشیر است
والسلام، فعلا شب است چراغ‌ها را خاموش کنید از
ما هم خجالت نکشید همه بلند شوید شما را به خیر
و ما را به سلامت، هذا الیل قد غشیکم فاتخذوه
جملا^۱، شب بر شما سایه انداخته او را همچون
شتری راهوار بیابید و بر او سوار شوید و جانتان را
بردارید و از این صحرا بگذارید بروید، یکدفعه آقا
چراغ‌ها را [روشن] کردند دیدند چند نفری بیشتر
نیست! از آن هزار نفر چقدر مانده؟ سی و چند نفر
بقیه هم جزو اهل بیت امام حسین بودند دیگر،
برادران امام حسین بودند فرزندان امام حسین بودند
برادرزاده‌های امام حسین پسرعموهای امام حسین
سی و خورده‌ای چهل نفر ظاهرا بودند اینها همه
رفتند.

آن جا دیدند نه! امام حسین جدی دارد می‌گوید،

^۱ الأمالی (للصدوق)، ص ۱۵۶.

قضیه جدی است آقا، جان است نمی شود آسان داد، باید به خدا پناه ببریم، واقعا باید به خدا پناه ببریم، واقعا خودمان فرض کنیم اگر همین مجلس شب عاشورا، تصور کنید همین مجلس شب عاشورا! می ماندیم یا می رفتیم؟ هان؟ چراغ ها را هم خاموش می کردیم خب یا علی! خدا آقا برای انسان می آورد برای انسان پیش می آورد خیال نکنید، حالا عاشورا نباشد جور دیگر، جان نباشد جور دیگر، مسئله ی آبرو، حق، ایستادن روی حق، حق را کنار گذاشتن، شما خیال می کنید کسانی که حق را کنار گذاشتند بعد از مرحوم آقا تمام شد قضیه؟ اگر حق را بدهیم شرکتان از بین می رود! چه فرقی کردی با کسی که از خیمه ی امام حسین رفت بیرون؟ اگر حق را بگوییم از کجا نان بخوریم؟ آقا گفتند ها که خدمت شما می گویم از خودم در نمی آورم اگر بگوییم چطور با زن و بچه مان سر کنیم؟ برای ما مشکلات ایجاد می کنند عجب! هی بگوییم یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما زیارت عاشورا بخوانیم سینه بزنیم برای امام حسین، این چیست؟ چرا امام

صادق علیه السلام می فرماید رحم الله من شيعتنا من احيا ذكرنا^۱ این احیای ذکر برای چیست؟ برای چیست؟ فقط همین طور بنشینیم برای امام حسین گریه کنیم این احیای ذکر است؟ نه! احیای ذکر این است که انسان قضایای تاریخ را بر تاریخ خودش منطبق کند این است مسئله‌ی احیای ذکر، خودش را هر روز در عاشورا ببیند خودش را هر روز در مکتب امام صادق و ابوحنیفه ببیند که آیا جزو مجلس ابوحنیفه است یا جزو مجلس امام صادق است؟ مجلس امام صادق زندان دارد آمدنش زندان دارد مجلس ابوحنیفه

۱. مصادقة الإخوان، ص ۳۴ (با مقداری اختلاف).

رفتش پول دارد خودش را هر روز در خیمه‌ی
حضرت سجاد ببیند آیا با حضرت سجاد است یا با
دیگران است؟ با حضرت سجاد شاید مشکلات
داشته باشد شاید هم نداشته باشد هرچه دیگر
این منظور امام صادق است نه این که بنشینی برای
امام حسین در سر و سینه بزنی امام حسین نیازی به
سر و سینه زدن ندارد امیرالمؤمنین نیازی ندارد این
در سر و سینه زدن و این نوحه و سینه‌زنی برای
امیرالمؤمنین خود را در حریم امیرالمؤمنین داخل
کردن است این معنای رحم الله من احیا ذکرنا، این
که امام صادق علیه السلام می‌فرماید خدا پدر و مادر
آن شیعه‌ی ما را موالیان ما را محبین ما را که مجلس
تشکیل [بدهند] از مطالب ما بگویند ذکر یعنی آن
چه که از ما رسیده است، مآثورات، آثار ما، بیایند
برای مردم بیان کنند مردم با شنیدن اینها بیایند جلو،
نزدیک‌تر بشوند خودشان را نزدیک‌تر قرار بدهند
یعنی خودشان را منطبق کنند با این. اگر الان شب
عاشورا بود ما چه می‌کردیم؟ الان زمان منصور
دوانیقی بود ما چه می‌کردیم؟ اگر الان زمان هارون

بود ما چه می کردیم؟ هان؟ اینها همه پتک‌هایی است که در هر لحظه باید بر سر و مغز ما فرود بیاید تا این که ما یاد هندوستان نکنیم، یاد وارد شدن در کثرات نکنیم، اینها می‌آید و می‌خورد و هی ما را چکار می‌کند؟ هی ما را متوجه می‌کند.

یک قضیه پیش می‌آید می‌خواهد زود بگذرد زود بگذر و برو معطل نکن آدم نایستد خدمتتان عرض کردم وقتی که مرحوم آقا این مسجد قائم را ترک کرد من با هر روحانی در طهران برخورد می‌کردم از تعجب اصلا با یک عبارات عجیبی! چطور پدر شما حاضر شده است که مسجد قائم را ترک کند؟ ایشان که جایش جای خوبی بود مکانش مکان خوبی بود خیابان سعدی بود سعدی شمالی بود چطور ایشان رفت؟ مریدان ایشان داشتند چطور ایشان گذاشتند رفتند؟ این که خدمتتان می‌گویم با هر کس همین طور بودند، حتی با یکی از آقایان وقت هم من ملاقات کردم ایشان هم همین حرف را زد حالا اسم نمی‌برم خب این مال چیست؟ این مال این است که آقا ایشان مسجد قائم را داشت مسجد

قائم که ایشان را نداشت مسجد قائم که ایشان را نگرفته بود ایشان مسجد قائم را گرفته بود اگر مسجد بیاید آدم را بگیرد آدم دیگر کاری نمی تواند بکند این همان مصیبتی است که شما به آن مبتلا شدید مرید بیاید شما را بگیرد مسجد بیاید شما را بگیرد دکان بیاید شما را بگیرد ریاست بیاید شما را بگیرد موقعیت بیاید شما را بگیرد اینها همین ابتلائات است ولی یک وقتی انسان مرید را گرفته انسان مسجد را گرفته انسان ریاست را گرفته، آن را گرفته بعد ولش می کند تا حالا گرفتیم حالا ولش می کنیم اشکال دارد آقای؟! اگر اشکال دارد بگویید! اشکال ندارد.

ما می خواستیم امشب راجع به فقره دیگر

صحبت کنیم اللهم انی أجد سبل المطالب الیک

مشرعه

دیگر تتمه آن فقره قبلی ذکر شد و ان شاء الله
اگر خداوند توفیق بدهد برای شب‌های دیگر،
ان شاء الله توفیقی داشته باشیم و بدائی حاصل نشود،
دیگر این چند شب ماه رمضان، دیگر ماه رمضان هم
تمام شد. امشب شب ۲۲ است و معلوم نیست چند
شب دیگر خدا به ما توفیق بدهد. علی کل حال
شب‌ها دیگر شب‌هایی است که بسیار محترم است
و مرحوم آقا می‌فرمودند اگر چنانچه انسان بتواند
این دهه را، کلش را، به احیا بگذراند کار خوبی کرده
فقط اکتفا به ۲۱ یا ۲۳ یا ۲۷ نداشته باشد دیگر بر
حسب مقدرت و توان، لازم نیست همه‌ی آن را احیا
کند دو ساعت بخوابد فرض کنید که بلند شود بعد
در روز تلافی کند که این دهه خصوصیات ویژه‌ای
دارد این شب‌هایی که در آن هستیم با دو دهه‌ی قبل
تفاوت دارد.

ان شاء الله امیدورایم که خداوند به برکت
اولیای خودش به برکت این پاکان خودش به برکت
همین حضرت سجاد واقعا ما اگر این دعاها را
نداشتیم چه داشتیم و چه می‌توانستیم؟ چه

دستوری؟ چه سرمشقی؟ چه چیزی را اسوه قرار
بدهیم و به چه چیزی اتکا کنیم؟ که خداوند ما را با
نیات آنها قرین و محشور بگرداند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ